



چکیده:

حداقل از پنج دهه قبل از پیروزی انقلاب مشروطیت، طلایه‌های آزادی‌خواهی و رهایی از استبداد و خودکامگی حاکمان تمامیت‌خواه و مطلق‌گرا در پهنه ایران زمین هویدا شد. از آن زمان افراد زیادی جانفشانی و مبارزات پی‌گیر و سرسختانه کردند تا به امروز که ما، به عنوان نسل‌های پسینی، میراث‌دار آن مجاهدات شده‌ایم و هنوز هم، بی‌آنکه توانسته باشیم خود را از اسارت خردکننده جنگالهای مستبدان و خودکامگان و حکومت‌های مطلقه نجات دهیم، برای کسب آزادی کوشش می‌کنیم، برای اجراء قانون فریاد می‌زنیم، و برای استقرار عدالت، انواع شکنجه‌ها و ناکامی‌ها و زورگویی‌ها و قانون شکنی‌ها را تحمل می‌نماییم.

امروز نیز سخن از یکی از رادمردان تاریخ معاصر ایران است که در این راستا تلاشی خستگی‌ناپذیر کرد. البته درباره اندیشه و حیات مرحوم طالقانی مقالات و کتابهای متعددی به چاپ رسیده است، ولی اکنون سخن گفتن از اندیشه آزادی‌خواهانه او، از این بابت اهمیت پیدا می‌کند که در صحنه فرضیه و عمل، چالشی سخت بین دین و آزادی پدیدار گشته، و طالقانی که از منظر دین به آزادی می‌نگریسته، نظراتش در این باب می‌تواند راهگشا باشد.

کلیدواژه‌ها: آیه الله طالقانی - وفات - سید علی اصغر غروی - آزادی - استبداد دینی - شورا - مرجعیت

سه پرسش فراوی جریان روشنفکری

پیش از ورود به موضوع ضروری می‌دانم که به عنوان مقدمه، سه پرسش را فراوی حرکت جریان روشنفکری دینی، مطرح سازم. اینها سؤالاتی هستند که این جریان باید به آنها پاسخ گوید:

الف) آیا جریان روشنفکری دینی همچنان خود را به علمداران و پیشگامان این مکتب وابسته می‌داند یا خیر. ب) آیا این وابستگی تنها مبتنی بر مواضع سیاسی - اجتماعی است یا هویت فرهنگی و سپهر اندیشه را هم در بر می‌گیرد. ج) در این تردیدی نیست که امروز روشنفکری دینی نه تنها در ایران، که در جهان نه پیشوا دارد و نه برنامه واحد راهبردی برای جذب نیرو. در نتیجه دچار پراکندگی فکری، اجتماعی و سیاسی است؛ بناءبراین سؤال سوم این است که؛ آیا اندیشه‌های دینی افرادی چون آیت‌الله طالقانی می‌تواند حلقه رابط و واسطی بشود برای توحید نیروها در داخل جریان روشنفکری دینی.

آیا مثلاً نظریه‌یی را که مرحوم طالقانی در باب آزادی و تعریف آن و مفهوم دینی آن می‌دهد، امروز برای همه روشنفکران دینی قابل قبول است؟ اگر نیست آن را به صراحت نقد کنیم و اگر هست همان را بپذیریم و بحثهای انجام نشده دیگری را مطرح سازیم. روشنفکران دینی باید بیشتر به توحید نظر، تقارب آراء و وحدت رویه بیندیشند.

طالقانی و آزادی

و اما سخن خود را در باب نسبت طالقانی و آزادی، با نام خداوندی آغاز می‌کنم که بشر را آزاد



آفرید و نعمت اختیار را از او سلب نکرد. به نام خداوندی که به همه پیامبرانش به ویژه آخرین آنها که درود ما و خداوند و همه فرشتگان بر او باد، فرمود که؛ انسانها را به پذیرش وحی و کلام من مجبور نسازید؛ که حتی اگر انتخاب دین از سرِ اکراه و اجبار و ترس از جان و مال باشد، ذره‌یی سود نخواهد داشت! و امروز، سخن من در جمع شما فرهیختگان که در سلاله خون دل خوردگان و جان بر کفان کسب آزادی هستید، حول محور آزادی در اندیشه یکی از این پیشگامان است، یعنی مرحوم آیت الله طالقانی.

مقدمه می‌خواهم به عرض برسانم که حداقل از پنج دهه قبل از پیروزی انقلاب مشروطیت، طلایه‌های آزادی‌خواهی و رهایی از استبداد و خودکامگی حاکمان تمامیت‌خواه و مطلق‌گرا در پهنه ایران زمین هویدا شد. از آن زمان افراد زیادی جانفشانی و مبارزات پی‌گیر و سرسختانه کردند تا به امروز که ما، به عنوان نسل‌های پسینی، میراث‌دار آن مجاهدات شده‌ایم و هنوز هم، بی‌آنکه توانسته باشیم خود را از اسارت خردکننده چنگال‌های مستبدان و خودکامگان و حکومت‌های مطلقه نجات دهیم، برای کسب آزادی کوشش می‌کنیم، برای اجراء قانون فریاد می‌زنیم، و برای استقرار عدالت، انواع شکنجه‌ها و ناکامی‌ها و زورگویی‌ها و قانون شکنی‌ها را تحمل می‌نماییم.

امروز نیز سخن از یکی از رادمردان تاریخ معاصر ایران است که در این راستا تلاشی خستگی‌ناپذیر کرد. البته درباره اندیشه و حیات مرحوم طالقانی مقالات و کتاب‌های متعددی به چاپ رسیده است، ولی اکنون سخن گفتن از اندیشه آزادی‌خواهانه او، از این بابت اهمیت پیدا می‌کند که در صحنه فرضیه و عمل، چالشی سخت بین دین و آزادی پدیدار گشته، و طالقانی که از منظر دین به آزادی می‌نگریسته، نظراتش در این باب می‌تواند راهگشا باشد. با رجوع به آثار برجای مانده از مرحوم طالقانی اثبات این مدعا چندان کار دشواری نیست. یعنی اثبات کنیم که طالقانی دو مقوله دین و آزادی را در تقابل با هم نمی‌دانست. بلکه دین را مدافع آزادی و شخص دین‌دار را آزادی‌خواه‌ترین انسان بشمار می‌آورد. امروز طالقانی به عنوان کسی که برای آزادی ملت و اجراء قانون و برقراری عدالت، یک عمر زجر کشیده و زندان‌های سخت و شکنجه‌های کشنده را تحمل کرده، از این جهت مهم است که او از جایگاه یک رجل دین و یک روحانی، از آزادی‌های فطری، مشروع و قانونی آحاد ملت دفاع کرد، و سپهر اندیشگی خود را بر این مدار به چرخش آورد که «دین ضد هرگونه خودکامگی، استبداد و استکبار است».

استبداد دینی

او چه پیش از انقلاب و چه مدت کوتاهی که پس از انقلاب در قید حیات بود، در دفاع از آزادی و مقابله با تمامیت‌خواهی لحظه‌یی دم فرو نیست و از پا ننشست. از آثار بجا مانده از آیت الله طالقانی و نیز از سنت‌های عملی او، به وضوح و آسانی به درک این مطلب می‌رسیم که او با اِعمال روش‌های زورگویانه، و وضع قوانین محدود کننده آزادی‌ها، و ایجاد یک حاکمیت مطلقه دیگری به جای استبداد پیشین شدیداً مخالف بود، و مخالفت خود را بارها در سخنرانی‌ها و خطبه‌های جمعه خود، و نیز با اتخاذ وضعیت خاص در مجلس خبرگان اول، به صراحت بروز داد. و از همه مهمتر اینکه به هنگام طرح اصل مربوط به ولایت فقیه، نظر مخالف خود را طی نامه‌یی به هیأت رئیسه مجلس خبرگان داد، که حتماً در اسناد مجلس موجود است. طالقانی در تحقق بخشیدن به این اهداف، هیچ مصلحت‌اندیشی نکرد، بلکه مصلحت‌حقیقی را در این می‌دید که تا دیر نشده، مردم را از خطر و عواقب سوء برقراری یک حاکمیت دینی تمامیت‌خواه، هشدار دهد. طالقانی در مخالفت با تصویب اصل ولایت فقیه اینگونه استدلال کرده که در طول تاریخ اسلام شاهدی نداریم که حاکمان مسلمان از طریق استناد به روایات، چه صحیح یا مجعول، قدرتی بی

چون و چرا و مافوق شرع و قانون، برای خود کسب کرده باشند. طالقانی همانند آیت‌الله نایینی و رجال دین دیگری که در صدر مشروطه بودند، یا بعد از آنها، استبداد دینی را بسیار خطرناک‌تر از استبداد غیردینی و سلطنتی می‌دانست.

طالقانی در خطبه نماز عید قربان، در تاریخ ۳ اردیبهشت ۱۳۴۳، در بند چهار زندان قصر تهران، ضمن خطبه، در مفهوم تحول می‌گوید:

«تحول، یعنی از وضعی به وضع دیگر برگشتن، این دگرگونی هم ممکن است پیشرفت و به سوی جلو باشد، هم بازگشت به عقب و مرتجعانه، که شق اخیر عزاست نه عید! ولی اولی را می‌توان گفت تحول تکاملی اجتماع... و این تحول باعث رشد و ترقی و از منشأ شخصیت و قدرت یک ملت است. مثلاً برای ایرانها، تأسیس قانون اساسی و اجراء آن عید است، و به مناسبت آن سرش را بلند می‌کند و می‌گوید: بلی! ما آنقدر لایق بودیم و شخصیت داشتیم که توانستیم استبداد را به مشروطیت بدل کنیم.»

خیلی جالب و شگفت‌انگیز است که بعد از ۴۳ سال، یعنی حدود نیم قرن که از بیان این کلام گذشته، گویا همین امروز و برای ما گفته شده، ما پیوسته در عرصه شق دوم، یعنی تحولی که بازگشت به عقب بوده، دست و پا زده ایم، و هنوز ملت ایران در تب و تاب اجراء یکی از اصول قانون اساسی خود می‌سوزد! جالب‌تر اینکه این سخنان در زندان حکومت خودکامه و مطلقه محمدرضا شاه پهلوی بیان شده است. حداقل اقامه نماز به جماعت در زندان آزاد بوده!

آزادی و شورا

نماد دیگری از اعتقاد طالقانی به آزادی، اهمیتی است که وی برای «شورا» قائل است. اعتقاد طالقانی به شورا، البته مربوط به بعد از انقلاب و ناشی از تحولات کشور و پدید آمدن یک نظام اسلامی نبود. بلکه ریشه در اندیشه قرآنی - الهی او داشت، و جزء خمیره و ذات تفکر او بود. به عنوان نمونه در مجلد پنجم تفسیر پرتوی از قرآن در ذیل آیات «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» می‌نویسد:

«پس از آن جوش و خروش که از مدینه بیرون آمدند، آن عقب نشینی گروهی از میان راه، آن سرپیچی از فرمان، برای غنیمت و بازگرداندن سنگر کوه، آن فرار و پشت کردن به دشمن و روی به کوه آوردن، آن پراکنده شدن از پیرامون پیمبر غرقه در خون، و او را در میان دشمن، بی‌دفاع گزاردن، آن فریاد پیمبر از پشت سر آنها و روی نگراندن‌شان، باید پیامبر را خشمگین کند و به خشونت و نفرین و یا طرد بعضی وادارد! اما همین رحمت خاص بود که پر و بال گشود و آنها را با همه گوناگونی دربرگرفت! آن جاذبه رحمت بود که همه را جذب کرد و از توحش و دفعشان جلو گرفت، از آنها چشم پوشید و از گناهانشان استغفار کرد. با آن عواقب سخت و ناگواری که شورای اُحُد پیش آورد، و آن ضربه‌یی که بر مسلمانان وارد شد، و آن بزرگانی که از دست داد، و آن شکاف و تفرقه فکری و جنگی که در اجتماع آنان پدید آمد، و نزدیک بود یکسر متلاشی شوند، همه از آثار شورا بود؛ نیز اینکه مدینه را بی‌پناه گزاردند، و بر خلاف نظر شخص آن حضرت، به سوی دشمن پیش راندند! با همه اینها باز اصل شورا را تحکیم می‌کند، چون پایه اجتماع اسلامی است، و برای همیشه! تا اندیشه‌ها و استعدادها بروز کند و هر صاحب رأیی خود را شریک در سرنوشت بداند، و مسلمانان برای آینده و همیشه تربیت شوند، بتوانند در هر زمان و هر جا، بعد از غروب نبوت، خود را رهبری کنند. اگر در این راه و برای تحکیم شورا، هرچه زیان دهند، ارزش دارد، تا با هر شکستی آراء محکمتر و قدم‌ها ثابت‌تر شود، و مانند بچه که همی به زمین افتد و صدمه بیند و برخیزد تا به اندیشه و پای خود مستقیم و محکم گردد. شکست‌ها



می‌گذرد، امت اسلامی باید به عالی‌ترین صورت اجتماعی باقی بماند. همیشه رهبری پیمبر و اوصیاء و تربیت شدگان در میان نیست، پس یا باید خود را به دست سرنوشت رها کنند تا سرنوشتشان را دیگران تعیین کنند، و یا گرفتار خودسریها و استبدادها باشند، و یا با شورای اهل نظر و آشنا و مؤمن به معنای اسلامی، امت را اداره کنند و پیش برند؛ هرچه پیش آید، گرچه در میان مسلمانان، مانند اُخذ اختلاف افتد و هر فرمانی دهند، ارزش روحی و آزادی و پیوستگی آن بیش از اینهاست، با آنکه رسول خدا (ص) در میانشان بود، چه رسد به پس از او. این بزرگترین درس اُخذ است.»

شورا و مرجعیت

طالقانی آن‌قدر به اصل شورا معتقد و پای‌بند بود، و اجرائی کردن آن را در تمام شئونات جامعه ضروری و لازم می‌دانست، که حتی در مورد مرجعیت و صدور فتوی در حوادث واقعه، شدیداً بر اصل شورایی بودن مرجعیت صحه گزارد، و راه برون رفت از اختلاف بین مراجع در مسائل مبتلا به جامعه را تبعیت از شورا می‌دانست. وی در این باره در کتاب «مرجعیت و روحانیت» (ص ۲۰۱ تا ۲۱۳) سه روش در فتوی را مطرح کرده، می‌گوید:

- ۱- تمرکز مطلق در فتوی و امور اداری دین در یک یا چند فرد و مرکز.
- ۲- نبودن هیچ گونه مرکزیتی به هر صورتی که باشد.
- ۳- تمرکز در هیأت اجتماع و شورا.

مرحوم طالقانی مورد اول را به صراحت مردود می‌شمارد و آن را نقض غرض دانسته می‌گوید:

«توجه به تمرکز مرجعیت در فرد یا افرادی، از قرن اخیر هجری، که نظریه وجوب تقلید اعلم پیش آمده، شروع شده. در نتیجه این نظر و فتوی، مرجعیت و اداره امور در یک یا چند مرکز محدود متمرکز گشته و تقریباً حق نظر دادن و رأی و اداره، از دیگر دانشمندان دینی و فقهاء، با همه شایستگی که داشته و دارند عملاً سلب شده.»

طالقانی سپس به صراحت می‌گوید که هیچ دلیل قاطعی از نصوص شرعی و صراحت حکم عقل برای وجوب تقلید از اعلم وجود ندارد، و کلاً تشخیص اعلم در تمام مسائل و فروع دین در هر عصری مشکل یا محال است. مرحوم طالقانی، با تمسک به آیه ۱۲۲ سوره توبه مشهور به آیه «نفر» می‌گوید:

«این آیه، ظاهر، بلکه صریح در عدم تمرکز ابلاغ و فتوی و اداره امور می‌باشد.»

مرحوم طالقانی در نقد جدی از تمرکز مرجعیت در فتوی، در همان مقاله می‌نویسد:

«دیگر آنکه تمرکز مرجعیت در فتوی، اکنون ملازم با تمرکز اداره و اخذ و ردّ وجوه شده، در نتیجه مسؤولیتی بس سنگین، از جهت تکالیف خدایی و خلقی، بر شانه مرجع، آن هم در دوره ضعف و پیری می‌گزارد، و او را از وظائف تخصصی و اداء امانت الهی باز می‌دارد، و به نام معاونت و کمک به شریعت، اشخاصی پیرامون او را می‌گیرند که بسا ناوارد و یا ناصالحند و یا سوءنیت دارند. همین‌ها موجب آن می‌شود که زعیم دینی، هرچه بیشتر از وضع زمان و گرفتاریهای مسلمانان و دسائس دشمنان بی‌خبر و در حجاب بماند. رشته پیوند دینی مردم با او، جز با واسطه، بریده می‌شود و گاهی هم (چنانکه مشهود شده) تمرکز به صورت استبداد دینی درمی‌آید. از این رو، روحانیت که اساسش همبستگی و پیوند با مردم است، رونق خود را از دست می‌دهد و چه بسا عمال سیاست‌های خائنانه، به هر وسیله، در پیرامون آن مرکز نفوذ می‌کنند، و او را از نظر در مصالح عامه و حوادث روز، یکسره غافل نگه می‌دارند، و با توجهی که اینگونه

سیاستهای خارجی و داخلی، به هر مرکز قدرتی دارند، ممکن است با دسائسی موجب لغزش و اشتباه مرجع و زعیم دینی گردند، که قهراً موجب لغزش مردم در دین، و وسیله تبلیغات سوء معاندین خواهد شد. بناء بر آنچه گفته شد، تمرکز در فتوی و اداره، نه دلیل فقهی دارد، و نه بر مصلحت دین و نه جامعه مسلمین است.»

طالقانی صورت دوم یعنی پراکندگی در فتوی را هم نادرست می‌شمارد و این‌طور نتیجه‌گیری می‌کند که:

«تمرکز در هیأت و اجتماع، اصلح و اتقن و نزدیک‌ترین طرق به نظر شارع است. اکنون باید هرچندی یکبار مراجع دین و اهل نظر و تشخیص، جمع شده تا مسائل و حوادث واقعه را مورد شور قرار دهند. و پس از استخراج رأی از این شورا، نتیجه و تکلیف قطعی عامه مسلمانان را اعلام کنند.»

این‌ها حرفهای بسیار مهم و کلیدی طالقانی است. از کنار آنها ساده نگزیریم و نسبت به این آموزه‌های بزرگ طالقانی سهل‌انگار نباشیم. همین هاست که باعث شده اندیشه‌های طالقانی این چنین در محاق واقع شود، و بسیاری از مطرح شدن آراء او واهمه داشته باشند.

آخرین نماز جمعه

طالقانی حتی آخرین نماز جمعه خود را، در بهشت زهرا، به مناسبت سالگرد ۱۷ شهریور، در واقع در اظهار نگرانی از سوگ آزادی اقامه نمود، و جان تازه‌یی که در کالبد نیمه جان استبداد دمیده شده بود. وی بیمناکی خود را از ظهور یک استبداد جدید، و قطعاً خطرناک‌تر، تحت عنوان استبداد دینی، پنهان ساخت، و به صراحت و وضوح هرچه تمام‌تر، از علائم و نشانه‌هایش پرده برداشت. او در آغاز خطبه دوم، آیه ۱۵۷ سوره اعراف را تلاوت نمود که می‌فرماید:

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْنُونًا عِنْدَهُمْ فِي الْتَوَارَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ... کسانی که پیروی کنند... از این پیامبری که آمده است تا بارهای سنگینی که بر دوش بشر بوده است بردارد، غلهایی که فکر و اندیشه مردم را و زندگی و حیات مردم را بسته بود بگشاید، اینها هدف این نبی بود، امر به معروف، نهی از منکر، تحلیل طبیات، تحریم خباث، برداشتن اصر و غلها. اصر یعنی بار سنگین، باری که محکم بسته شده است، آن تحمیلات فکری و اندیشه‌یی و عقیده‌یی که دنیای شرک و کفر بر افکار و اندیشه‌های مردم تحمیل کرده بود. آن نظام طبقاتی که بر توده مردم تحمیل و بسته شده بود، آن قوانین و آداب و سنتی که مردم را زیر بار تحمیلات کمرشکن کرده بود، و آن غلهایی که دست و پای فکر و حرکت مردم را بسته بود، این پیامبر آمده که آنها را بردارد، این غلها را بگشاید. این‌ها هدف این پیامبر بود، یعنی آزاد کردن مردم، آزاد کردن از تحمیلات طبقاتی، آزاد کردن از اندیشه‌های شرکی که تحمیل شده؛ آزاد کردن از احکام و قوانینی که به سود یک گروه و یک طبقه بر دیگران تحمیل شده! این رسالت پیامبر شما بود! ما هم باید دنبال همان رسالت باشیم، در مقابل فرهنگ تحمیلی، در برابر اقتصاد تحمیلی، در برابر قوانین تحمیلی، در برابر محدودیت‌های پلیسی، که گاهی به اسم دین بر مردم تحمیل می‌شده، که از همه خطرناک‌تر است، یعنی آنچه را که احبار و رهبان و همکاری آنها با طبقات ممتاز، بر مردم تحمیل کرده بودند به نام دین! این خطرناک‌ترین تحمیلات است! یعنی آنچه که از خدا نیست، از جانب حق نیست، آنها را به اسم خدا، به دست و پای مردم ببندند و مردم را از حرکت حیاتی بازدارند، حق اعتراض به کسی ندهند، حق انتقاد ندهند، حق فعالیت آزاد به مردم و



مسلمانها و مردم آزاده دنیا ندهند! این همان «إِصْر» است، این همان «أَغْلَال» است، این اغلالی است که پیامبر مبعوث شد و بشر دچار شده به این همه غلها را نجات داد، تا ما دنبال این پیامبر، هم خودمان را نجات بدهیم، هم دیگران را نجات بدهیم. دعوت اسلام، دعوت به رحمت و آزادی است. ما نظام اسلامی می‌خواهیم که در پرتو رحمت باشد ما اگر همان رسالت و رحمت الهی را درباره مردم خودمان و دیگران، در مرحله اول اجراء بکنیم، بسیاری از مشکلات حل می‌شود، بسیاری از مشکلات حل می‌شود، بسیاری از این تشنجات از میان می‌رود، هنوز مردم مستضعف ما، چه در داخل و مرکز، و چه در اطراف و انحاء کشور، باور نمی‌کنند که رسالت اسلام و انقلاب ما برای آزادی است؛ چون عمل کمتر دیده‌اند... ولی ما هنوز هدف اسلام را تشخیص نداده‌ایم! همه می‌گوییم: «انقلاب اسلامی!» پرسید هدف اسلام چیست؟!... صدها بار من گفتم که مسأله شورا اساسی‌ترین مسأله اسلامی است، حتی به پیغمبرش، با آن عظمت، می‌گوید: با این مردم مشورت کن! به اینها شخصیت بده! بدانند که مسؤلیت دارند! بگذارید این مردم مسؤلیت پیدا کنند. امیدوارم خودرأیی، خودخواهی و استبداد زیر پرده دین را کنار بگذاریم.»